

درس خارج
فقه نظام عمران شهری
جلسه ۳ (تعریف شهری)

۹۳/۰۷/۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ

در تعریف شهر عرفی مطلبی از فارابی بیان شد که علاوه بر آن ارکانی که باید شهر شرعی بر آن‌ها مشتمل باشد، دو شرط دیگر هم باید داشته باشد. شهر شرعی متقوم به مردم و دولت است؛ هر جا مردمی باشد و وجود حاکمی بر مبنای قانونی که آن‌ها را رهبری کرده و نظم بین آن‌ها را برقرار کند این شهر شرعی به شمار می‌رود که در مقابل آن تعزب به کاربرده شده است. لکن شهر عرفی ارکان و مقومات و ویژگی‌های دیگری افزون بر این دو مقوم دارد که در سخن فارابی اشاره به این دو رکن دیگر شده است. فارابی به تعاون اشاره کرده و بیان می‌کند که عنصر تعاون با عنصر کثرت جمعیت شهر را تشکیل می‌دهند و مطلق جمعیت شهر را تشکیل نمی‌دهد. فارابی همین‌که چند نفر دور هم جمع شوند اگرچه قانونی هم بین آن‌ها حاکم باشد این را ملاک تحقق شهر نمی‌داند بلکه باید جمعیت انبوه داشته و بین این جمعیت انبوه تعاون هم برقرار باشد. فارابی در نیمه قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری یعنی تقریباً بین سال ۲۵۹ هجری و ۳۳۹ زندگی می‌کرم.

کمی جلوتر در قرن هشتم ابن خلدون را می‌بینیم. ابن خلدون متفکر معروف شمال آفریقایی بوده و بنا بر آنچه بسیاری معتقد هستند بنیان‌گذار علم جامعه‌شناسی است و کتاب المقدمه که مقدمه تاریخ او است مشتمل بر بسیاری از مباحث جامع‌شناسانه بوده که کتاب بسیار ارزشمندی هم است. ابن خلدون علاوه بر این عناصر چهارگانه‌ای که تاکنون بیان کردیم، -یعنی عنصر کثرت مردم، تعاون آن‌ها و همچنین وجود دولت- عناصر دیگری را هم در شهر عرفی دخیل می‌داند. لا اقل دو عنصر را در تعریف شهر عرفی می‌نویسد: یکی ساختمان‌های بزرگ و دیگری وجود بازار است. اصولاً شهر علاوه بر عناصری که قبلاً گفته شد، شهری است که مشتمل بر ساختمان‌های بزرگ و مشتمل بر بازار باشد؛ یعنی باید حرکت اقتصادی و تجارت برون‌شهری در شهر وجود داشته باشد تا شهر، شهر باشد. او عنصر دیگری را هم اضافه می‌کند و آن نقشه شهری است و می‌گوید: افزون بر این دو عنصر، شهر باید نقشه شهری داشته باشد. به تعبیر او «وَ اخْتِطَاطُ الْمَنَازِل»^۱ عنصر اصلی یک شهر است. ایشان بیان می‌کند: «إِنَّ الْبِنَاءَ وَ اخْتِطَاطُ الْمَنَازِلِ إِنَّمَا هُوَ مِنْ مَنَازِعِ الْحَضَارَةِ الَّتِي يَدْعُو إِلَيْهَا التَّرَفُ وَ الدَّعَةُ» تا آنجا که می‌گوید: «فَالْمُدُنُ وَ الْأَمْصَارُ ذَاتُ هَيَاكِلٍ وَ أَجْرَامٍ عَظِيمَةٍ وَ بِنَاءٍ كَبِيرٍ وَ هِيَ مُوَضَّوعَةٌ لِلْعُمُومِ لَا لِلْخُصُوصِ فَتَحْتَاجُ إِلَى اجْتِمَاعِ الْأَيْدِي وَ كَثْرَةِ التَّعَاوُنِ» هرکجا شهر شکل می‌گیرد باید ساختمان‌های بزرگ وجود داشته باشد. در روستا هم ساختمان وجود دارد ولی روستا را شهر نمی‌دانیم به دلیل اینکه یکی از امتیازات زندگی شهری وجود ساختمان‌های کلان و بزرگ است. اضافه «إِخْتِطَاطُ الْمَنَازِل» یعنی

۱. موسوعة مصطلحات ابن خلدون و الشریف علی محمد الجرجانی، ج ۱، ص ۲۷۸

ساختمان‌ها و خانه‌ها باید بر وفق نقشه‌ای تنظیم شود. لذا نقشه شهری که جایگاه خانه‌ها را معین می‌کند ضرورت یک زندگی و یک جامعه شهری است.

بعد می‌گوید: «فَلَا بُدَّ فِي تَمْصِيرِ الْأَمْصَارِ وَ اخْتِطَاطِ الْمُدُنِ مِنَ الدَّوْلَةِ وَ الْمُلْكِ» برای شهر شدن یک شهر و نیز برای اینکه بتوان نقشه شهری را طراحی کرد، این شهر باید دولتی داشته و ملک در آن شهر حاکم باشد. - بعد یک مطلبی را اضافه می‌کند که مطلب جالبی است؛ می‌گوید - اصولاً عمر شهرها به اندازه عمر حکومت‌هاست مگر اینکه حکومت دیگری بیاید و آن شهری که آن حکومت قبلی به وجود آورده است را سر پا نگه دارد و ادامه و توسعه دهد. ولی معمولاً شهرها را حکومت‌ها می‌سازند و شهرهای بزرگ دست‌آورد حکومت‌هاست به طوری که وقتی یک حکومتی منقرض می‌شود گاهی شهر هم با آن حکومت به تدریج زائل می‌شود و از بین می‌رود. یا لا اقل آن قدر این شهر کوچک می‌شود و آثار تمدن در آن کمرنگ می‌شود که به تدریج رو به افول می‌کند.

در ادامه می‌گوید: شباب و جوانی شهرها متناسب با جوانی حکومت‌هاست و پیری شهرها هم متناسب با پیری حکومت‌هاست؛ به عبارتی رابطه بین عمران شهری و بین حکومت‌ها به این اندازه رابطه مستحکمی است. عبارت او این است: «فَعُمُرُ الدَّوْلَةِ حِينَئِذٍ عُمُرٌ لَهَا فَإِنْ كَانَ عُمُرُ الدَّوْلَةِ قَصِيراً وَقَفَّ الْحَالُ فِيهَا عِنْدَ الدَّوْلَةِ وَ تَرَاجَعَ عِمْرَانُهَا وَ خَرِبَتْ» عمر هر شهری به اندازه عمر دولتی است که آن شهر را ساخته است؛ اگر عمر دولت کوتاه بود، شهری که به وسیله این دولت ساخته شده و برپا شده است نیز به همان اندازه کوتاه می‌شود و به تدریج بعد از زوال این حکومت شهر هم آرام‌آرام رو به افول می‌رود. «وَإِنْ كَانَ أَمَدُ الدَّوْلَةِ طَوِيلًا وَمُدَّتُهَا مَنفُسَحَةً فَلَا تَزَالُ الْمَصَانِعُ فِيهَا تَشَادُ وَالْمَنَازِلُ الرَّحِييَّةُ تَكْثُرُ وَتَتَعَدَّدُ وَنِطَاقُ الْأَسْوَاقِ يَتَبَاعَدُ وَ يَنْفَسِحُ»

بنابراین ابن خلدون هم تأکید می‌کند که همان دو عنصری که عناصر شکل‌دهنده شهر شرعی است، -یعنی دولت و وجود یک حاکم افزون بر مردمی که این دولت و این حاکم بر آن مردم حکومت می‌کند- باید وجود داشته باشد تا شهری به وجود بیاید. افزون بر این‌ها هم مسئله ساختمان‌های بزرگ و تعاون مردم و همچنین نقشه شهری را بیان می‌کند. بنابراین برای شهر عرفی مقومات دیگری بیان می‌شود که ساختمان‌های بزرگ، نقشه شهری و همچنین وجود حرکت اقتصادی در شهر از جمله آن‌هاست.

از روندی که تاکنون برای تعریف شهر عرفی طی شد به این نتیجه می‌رسیم که وجود سیاست واحد -دولت مرکزی و قانونی که آن دولت اجرا می‌کند- و وجود یک اقتصاد فعال از مقومات شهر عرفی است و اساس شهر عرفی هم در کارهای اقتصادی بازرگانی برون‌شهری است، نه بازرگانی درون شهری. بازرگانی درون منطقه‌ای در روستا هم وجود دارد، ولی بازرگانی برون‌شهری منظور است که شهر به شهر است.

ویل دورانت نویسنده کتاب تاریخ تمدن مباحث خوبی در این راستا دارد؛ او بر این عناصری که بیان شد یک عنصر جدیدی اضافه می‌کند و آن فرهنگ آن شهر است. می‌گوید این عناصر باید باشند؛ هم نقشه شهری، هم حرکت اقتصادی، دولت و قانون واحد، جمعیت انبوهی که با همدیگر تعاون می‌کنند که یک زندگی شهری شکل بگیرد. ولی افزون بر همه این‌ها باید یک فرهنگ مشترکی هم بین کسانی که در شهر زندگی می‌کنند وجود داشته باشد تا شهر شکل بگیرد. او یک حرفی دارد که اصولاً می‌گوید: فرهنگ؛ مولود کشاورزی است. می‌گوید کشاورزی تولید فرهنگ دارد و بعد فرهنگ تولید تمدن می‌کند. یعنی وجود یک فرهنگ از لوازم کشاورزی است و کشاورزی تولید فرهنگ می‌کند. وقتی فرهنگ به یک درجه‌ای از رشد و کمال رسید با شهرسازی تبدیل به تمدن می‌شود. کشاورزی رشد می‌کند، کشاورزی فرهنگ درست می‌کند بعد وقتی فرهنگ مشترک به وجود آمد این مردمی که فرهنگ مشترکی دارند یک جا جمع می‌شوند و خودبه‌خود شهر به وجود می‌آید. می‌گوید: وقتی فرهنگ عمومی به حد معینی برسد فکر کشاورزی تولید می‌شود و تنها تمدن است که انسان را به فکر ایجاد مدینه و شهر یا city می‌اندازد. از یک لحاظ تمدن با سنجیه و خصلت مؤدب بودن و حسن معاشرت یکی می‌شود و این حسن معاشرت خود صفای اخلاقی است که در شهر دست می‌دهد. می‌توان تعریفی از این فرهنگ مشترک را هم در اثنای مطالب او بیرون کشید که می‌گوید: فرهنگ مشترکی که می‌گوییم یعنی اخلاق مشترک، نظام مشترک، نظام اخلاقی واحد، عقاید اساسی مشترک و زبان مشترک. وقتی به تدریج در بین جمعیتی از مردم نگاه به جهان، به آفرینش، مبدأ، معاد و به امثال این مسائل شکل گرفت و یک نگاه کلان واحد و عقاید اساسی و اخلاق مشترکی بین آن‌ها به وجود آمد اینجا فرهنگ مشترک به وجود می‌آید. فرهنگ مشترک، این سه رکن را دارد: ۱- عقاید اساسی مشترک. ۲- نظام اخلاقی مشترک. ۳- زبان مشترک.

این سه عنصر فرهنگ مشترکی را به وجود می‌آورد که مبنای زندگی شهری می‌شود. بر این اساس شهر عرفی شهری است که دارای این ویژگی‌ها باشد: ۱- مردمی با تجمع نسبتاً انبوه و تعاون بین آن‌ها؛ یعنی مردمی که گرد هم می‌آیند، تجمع انبوهی را به وجود می‌آورند و تعاون بین این مردم برقرار می‌شود. ۲- وجود دولت که دولت هم قانون دارد و هم حاکم؛ این مردمی که گرد هم آمده‌اند و تعداد نسبتاً قابل توجهی هم هستند، باید قانون و حاکم واحدی هم بین آن‌ها حاکم باشد. ۳- اقتصاد بازرگانی و صنعتی؛ وقتی مردم با وجود یک حاکمیت و قانون واحد گرد هم آمدند ناچار یک اقتصاد بازرگانی و صنعتی فعالی هم در بین این جمعیت به‌طور طبیعی شکل می‌گیرد. البته مقصود از اقتصاد بازرگانی همان بازرگانی برون‌شهری است نه بازرگانی درون شهری. ۴- ساختمان‌های بزرگ که البته مخصوص شهر نیست، ممکن است در بیابان‌ها هم این‌گونه ساختمان‌ها به وجود بیاید.

ساختمان‌های بزرگ یک غایتی دارند؛ یا غایت سکونت یا تجارت و یا رسیدگی به امور مردم است. ساختمان‌های بزرگ از لوازم زندگی شهر است. البته غایت عقلایی دارد؛ وقتی ساختمان به زندگی شهری می‌آید و وقتی ما شهری داریم که این شهر از دولت واحدی برخوردار است، تعاون بین مردم در این شهر وجود دارد و وقتی می‌گوییم اقتصاد مشترک و فعالی در این شهر وجود دارد، ساختمان‌های بزرگ باید مرتبط به یکی از همین غایات باشد؛ یا غایت مربوط به دولت و مدیریت شهری است یا مربوط به اقتصاد بازرگانی است یا مربوط به آن مردم انبوهی است که می‌خواهند با هم زندگی کنند.

ویژگی چهارم زندگی شهری فرهنگ مشترک است؛ این مردمی که دور هم جمع می‌شوند که دارای سیاست مشترکی هستند - یعنی دولت مشترک، قانون مشترک و همچنین دارای اقتصاد مشترکی هستند - باید دارای فرهنگ مشترک هم باشند.

عنصر دیگر نقشه شهری است؛ یعنی اینکه عده‌ای دور هم جمع شوند حالا اقتصاد مشترک و فرهنگ مشترک هم داشته باشند، اما همین‌طور ساختمان‌های درهم‌ریخته و بدون نقشه و بدون نظم باشد به آن شهر نمی‌گویند. شهر جایی است که نقشه شهری داشته باشد. این نقشه شهری دو کار می‌کند: یکی نیازها را برآورده می‌کند، دیگری رابطه بین مردم را در این زندگی شهری تنظیم می‌کند.

این عناصر شش‌گانه عناصری هستند که در یک شهر عرفی باید شکل بگیرند. در بحث‌های گذشته هم بیان شد که شهر عرفی به این معنا نیست که این شهر در احکام شرعی مدنظر نباشد بلکه در بسیاری از احکام شرعی مدنظر است منتها گفتیم احکام شرعی بر دو نوع شهر یا بر دو اصطلاح در اصطلاح شهر یا مدینه یا بلد منطبق شده است.

در رابطه با بحث آیات پربرکتی در سوره بقره آمده است که به این تربیت است:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ * وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ * وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱

این مجموعه آیات، بسیار اساسی و بنیادی بر همین بحث هستند. اولین شهری را که نظام امامت الهی برپا داشته است، شهر مکه است؛ نظام امامت الهی این شهر را به وجود آورد. شهر دست‌ساخت همین نظام امامت است و آغاز این شهر از مسجد الحرام و کعبه مشرفه است. کعبه مشرفه در قرآن کریم با دو گونه تعریف و با دو گونه توصیف معرفی شده است؛ در یکجا می‌فرماید:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۱

می‌فرماید: ما این خانه کعبه را خانه ابراهیم علیه السلام قرار دادیم، یعنی خانه امامت قرار دادیم. ابراهیم علیه السلام همان کسی است که خدا به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً» این خانه کعبه را ما خانه امامت جامعه بشری قرار دادیم. در این قسمت یک نکته قرآنی جالبی است که می‌فرماید: ما از آغاز که این خانه را برای امامت فراهم کردیم به ابراهیم بزرگ به این امام ناس گفتیم: «أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ». بعد می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» و در جای دیگر فرمود: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ». اینجا می‌فرماید: این بیت را که برای امامت قرار دادیم بیت ناس و بیت آمن ناس و «مَثَابَةً» مرجع مردم و محل امنیت مردم قرار دادیم. «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَآمناً» از این به بعد اسماعیل هم اضافه می‌شود؛ «وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ».

اینجا مسئله اعتکاف به وجود می‌آید. اعتکاف از پدیده‌های نظم شهری است. وقتی هنوز امام تنها بود گفت: «لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ» اما وقتی اسماعیل علیه السلام هم در کار آمد، اسماعیل علیه السلام هم تداوم این امامت است، این تداوم و این امامت همراه با زندگی شهری است و اینجا «وَالْعَاكِفِينَ» گفته شد.

لذا بعد خداوند به ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» که اینجا شهر شکل گرفته است. در نوبت دوم دو بار دستور به ابراهیم علیه السلام می‌رسد؛ یک بار وقتی تنهاست و امام است، اما امامی است که هنوز این امام امتی ندارد و هنوز شهر شکل نگرفته است. وقتی به او دستور می‌رسد و به او گفته می‌شود: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»^۲ مکانی درست می‌شود، بیتی برای امامت ایجاد می‌شود. بعد به او دستور داده می‌شود این بیت را که بیت امامت است برای قائمین و طائفین تطهیر کن. وقتی این طائفین و قائمین بیایند شهر شکل خواهد گرفت و بعد هم نوبت به عاکفین می‌رسد. لذا اینکه می‌بینید در موضوع اعتکاف گفتند در هر مسجدی نمی‌شود اعتکاف کرد و یا می‌گویند در مسجد جامع، در مسجدی که «تُقَامُ فِيهِ الْجُمُعَةُ» یا اجتماعات کثیره، معلوم می‌شود اعتکاف از پدیده‌ها و از عبادت‌های زندگی شهری است و لذا از عبادت‌های فردی نیست.

۱. حج، ۲۶

۲. حج، ۲۶

در آیه «اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» هم دوباره آن مسئله جنبه اقتصادی، جنبه همان اساس اعتقادی که گفتیم اساس عقایدی مشترک باید در زندگی شهری وجود داشته باشد است مطرح می شود. «مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» هم اشاره به این است که این شهر الهی و این شهری که با دست امامت می خواهد به وجود بیاید مقدمه یک شهر جهانی است؛ زیرا بعد می فرماید: «وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا» یا «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ ارْزُقْنَا مِنْكَ وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلَمُهُمْ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» مسئله پیدایش آینده این رسول و به تدریج شکل گرفتن آن تمدن و آن شهر جهانی است.

در این آیات کاملاً آغاز تا انجام این حرکت تعیین شده است؛ آغاز آن از امامت و پیدایش خانه امام که مرکز امامت است بوده، بعد این مرکز امامت به مرکز مردم و خانه مردم تبدیل می شود، این خانه مردم شهر را شکل می دهد و این شهر یک شهر عرفی خواهد شد. زیرا اینجا که می گوید: «هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ» مراد از بلد، شهر عرفی است، نه شهر شرعی. «وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» فعالیت اقتصادی همراه هر شهر شرعی است و لذا این دعا نصیب مردم این شهر می شود.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم